

همان عروسک چوبی که می شناسیم

نگاهی به دو ترجمه جدید از کتاب پینوکیو

■ آدمک چوبی / الکسی تولستوی / پروین قائمی
■ پینوکیو / کارلو کولودی / محسن سلیمانی

● بزرگمهر شرف‌الدین نوری

اگر پینوکیو به خاطر شیطنت‌های خود، تبدیل به الاغ نمی‌شود، تا آخر نیز آدمکی چوبی باقی می‌ماند. در دنیای ساخته‌الکسی تولستوی، نهایت کمال عروسک‌ها، بازی در یک تئاتر عروسکی است!

اگر در بازنویسی داستان پینوکیو اثری از عرفان ساده و کودکانه کولودی باقی نمانده، حذف اخلاقیات برای پیشبرد طرح داستانی، از ارزش اصیل این اثر کاسته است.

به جرأت می‌توان گفت در داستان تولستوی هیچ نکته آموزشی و اخلاقی وجود ندارد. پینوکیو از هیچ کار خود پشیمان نمی‌شود. او ادا در می‌آورد، زبان درازی می‌کند، دشنام می‌دهد و در نهایت نیز با این جسارت و ماجراجویی خود، قهرمانانه موفق می‌شود راز «کلید طلایی» را کشف کند.

صادق چوبک، از مترجمان جدی و قدیمی این داستان، در مقدمه خود بر این کتاب می‌نویسد:

«پینوکیو یک کتاب درسی اخلاقی است، اما نه از آن گونه کتاب‌های خشک اخلاقی که می‌گویند بچه باید جلو بزرگترها سر به زیر و خاموش باشد و اظهار حیات نکند و سرسفره حرف نزند و نخندد...»

کولودی چون خود در کودکی به شیطنت و فزار از مدرسه مشهور بوده، توانسته به خوبی کتابی آموزشی بنویسد که شرایط خواننده کودک در آن، در نظر گرفته شده و نکات آموزشی به طوری پنهانی و ظریف در لابه لای آن آورده شود.

مسلم این است که الکسی تولستوی، بی توجه به نکات اخلاقی و نتایج رفتاری، تنها شیطنت‌های یک آدمک چوبی ماجراجو را در داستان گنجانده است. اگر پری داستان کولودی یا مهربانی پینوکیو را «مجبور» می‌کند دواي تلخ را بخورد، در داستان تولستوی این گونه نیست:

در داستان کولودی، پینوکیو وقتی به خاطر تلخی دوا از خوردن آن امتناع می‌کند، پری به او یک قند می‌دهد. پینوکیو اول قند را می‌خورد ولی دوا را باقی می‌گذارد. پری صبورانه قند دیگری به او می‌دهد، اما پینوکیو باز بهانه می‌آورد: «متکای زیرپایم اذیتم می‌کند» «در اثناق کمی باز است»

و در آخر وقتی از خوردن آن امتناع می‌کند پری



مرده، از بی‌دقتی یا فراموشکاری نویسنده نیست؛ با این حال الکسی تولستوی در بازنویسی‌ای که از این داستان کرده، جیرجیرک را زنده می‌گذارد و با این کار ارواح جاری در لابه لای کتاب را می‌زند.

اصطلاحات این نویسنده، در اینجا پایان نمی‌پذیرد. در داستان او پری مو آبی چیزی جز یک عروسک نمایشی نیست که اخلاقش بیشتر از آنکه شبیه فرشتگان باشد، همچون دخترکی اشرافی و نجیب زاده است و امور تربیتی او از مسائلی نظیر «مسواک کردن»، «شستن دست قبل از غذا» و «واکسن زدن» فراتر نمی‌رود. چنین دخترکی هیچ‌گاه نمی‌تواند با پینوکیوی جوان، مغرور و لاپالایی، ارتباطی برقرار کند.

«بوراتینو حرفش را قطع کرد و گفت: چه فکر بیخودی! احمق که درباره او (پری) فکر می‌کنی. من همین دیروز از پیش آن دخترک فرار کردم، از آن آبدارخانه پسر از تار عنکبوت...»

— چی! تو دخترک مو آبی را دیده‌ای؟ تومالونای مرا دیده‌ای؟
— مثلاً چه چیز جالبی دارد؟ او فقط یک بچه زر زروی چرند...
زدودن آثار ماورایی از داستان تا آنجا می‌رسد که

عرفان کودکانه و ساده‌ای که کولودی وارد پینوکیو کرد، اگرچه در سایه مضامین اخلاقی و آموزشی این کتاب، نمودی نداشت، در کل سفرنامه پر حادثه آدمکی چوبی بود که از شهرهای «بلاغت»، «کار» و «بازی» گذشت، با حوادث مقابله کرد و در نهایت به کمال مطلوب خود رسید.

کولودی بیشتر از آنکه دست به خلق یک داستان بزند، شخصیتی آفرید که با تمام گوشه‌های کتاب تربیتی‌اش سازگاری داشته باشد، شخصیتی منعطف، جذاب و عجیب. آیا کولودی شخصیت اول کتاب خود را آدمکی چوبی قرار داد تا با دروغ، دماغ چوبیش بزرگ شود یا پاهایش در آتش بسوزد؟

آدمک چوبی برای کولودی موجودی نیمه انسانی است. او بر سر دوراهی انسان یا حیوان شدن سرگردان است. پینوکیوی او با زحمت فراوان خود را دوباره به پری می‌رساند و درست در شبی که قرار است، پسرکی واقعی شود با دوستش به سرزمین بازی می‌رود. آرزوی انسان بودن را فراموش می‌کند، تن به لذت‌ها می‌دهد و از انسان شدن فاصله می‌گیرد.

«موش گفت: در کتاب احکام عقلی نوشته‌اند که پسرهای تنبل و آنهایی که از کتاب و مدرسه و معلم خوششان نمی‌آید و وقتشان را به بازی و تفریح و سرگرمی می‌گذرانند دیر یا زود تبدیل به گر مخر می‌شوند»

این مضمون عرفانی آن قدر ساده و لطیف است که کودک هیچ وقت از خود نمی‌پرسد چگونه ممکن است آدمکی چوبی تبدیل به کره خر شود؟ و حتی در مسیر داستان با مشاهده کارهای پینوکیو عاقبتی جز این نمی‌تواند برای او در ذهن رقم زند. همه چیز در روال منطقی خود پیش می‌رود! دماغ دروغگویان بزرگ می‌شود، دزدها به سکی گرفته می‌شوند و آدمک‌های چوبی در ستکار، انسان می‌گردند.

او در دنیای مادی خود، چندان هم از دنیای روح‌ها و پری‌ها دور نیست. پری مو آبی به اشکال مختلف بر سر راه پینوکیو قرار می‌گیرد و با آزمایش‌هایش، به او کمک می‌کند. روح جیرجیرک مرده چند بار ظاهر می‌شود و در پایان هم اوست که خانه‌ای برای پینوکیو و ژپتو آماده کرده تا خستگی این سفر دراز را از تن به در کنند. بازگشت مجدد جیرجیرکی که در ابتدای داستان

خرگوش‌های تابوت به دست را صدا می‌کند تا پینوکیو در حال مرگ را با خود ببرند، پینوکیو از ترس دوا را می‌خورد و حالش خوب می‌شود و می‌گوید:
«ما بچه‌ها این جور هستیم. ما از دوا بیشتر می‌ترسیم تا از مریضی»

آمیختن شیطنت کودکانه با نکات آموزشی در این قسمت از داستان به وضوح آشکار است. مقایسه کنید با بازنویسی همین قسمت در کتاب تولستوی:

«سعی کن بفهمی، اگر دارو را نخوری می‌میری»

«ترجیح می‌دهم بمیرم ولی روغن کرچک نخورم»

در این موقع دخترک با یک صدای جدی شبیه صدای بزرگترها گفت: «دماغت را بگیر و به سقف نگاه کن. یک، دو، سه»

روغن کرچک را در دهان بوراتینو ریخت و شیرینی را به او داد: «هالا بهتر شد.»

جای تعجب نیست که کتاب کولودی، به عنوان یکی از بزرگترین کتب اخلاقی و آموزشی، در مدارس تدریس می‌شود و در هزاران پسرک شیطان و ماجراجو اثر می‌گذارد.

دقت نظر کولودی در اخلاقیاتی که در کتابش گنجانده غیر قابل توصیف است. اگر پری قصه او می‌گذارد تا پینوکیو به خاطر دروغی که گفته و دماغش بزرگ شده، گریه کند وقتی می‌بیند قیافه پینوکیو در اثر گریه بی‌ریخت شده و چشمانش از کاسه بیرون زده، دلش برای او می‌سوزد و گریه را عملی زشت می‌شمارد.

مهمترین تفاوتی که می‌توان بین این دو داستان آدمک چوبی پیدا کرد این است که در داستان کولودی ماجراها جدا از هم اتفاق می‌افتند و وقایع هر بخش اگر بی‌ارتباط با بخش‌های بعد نیست، چندان هم با آنها پیوستگی ندارد. البته ریشه این ناپیوستگی را می‌توان در مدت و شیوه نگارش داستان دنبال کرد. چرا که کتاب پینوکیو چیزی جز گردآوری پاورقی‌های کولودی در روزنامه ایل جورناله پر ای بامبینی (IL Giornale Per i Bambini) روزنامه کودکان و نوجوانان نبود و این عدم انسجام در آن طبیعی است.

عدم ارتباط فصول به این معنا نیست که ماجراهای پینوکیو هر بار در دنیایی دیگر و با شخصیت‌هایی متفاوت اتفاق می‌افتند.

دزدها همیشه رویاه و گربه‌اند که با تغییر قیافه یا چاپلوسی به سراغ پینوکیو می‌آیند و آدم‌های خوب موایی و حتی بزهای موایی، چیزی جز پری نیستند. بحیوچه جنگ ایتالیا و اتریش، اگرچه می‌توانست به راحتی نویسنده پینوکیو را که دوبار در صف لشکریان به جبهه رفته بود، تحت تأثیر قرار دهد و کتاب را از حالت کودکانه خود و مسائل ساده بچگانه خارج کند و به دنیای سیاست بکشانند، اما نتوانست در برابر مواضع محکم این نویسنده، کاری از پیش ببرد.

کولودی می‌دانست کتاب‌هایی که تحت تأثیر شرایط اجتماع نوشته می‌شوند و مسائل روزمره در آنها نفوذ می‌کند، تنها متعلق به همان زمانند، در صورتی که

کتاب‌های اخلاقی متعلق به زمانی خاص نیستند. اما آکسی تولستوی این نکته را اگر می‌دانست، مهم نمی‌شمرد.

او تحت تأثیر شرایط حاکم بر جامعه - که شاید دور از عقاید کمونیستی نبود - به اندازه کافی عرفان و اخلاق، پری‌ها و روح‌ها را از داستان حذف کرد. حال نوبت رییس نمایش عروسکی بود که دل‌رحمی‌اش را نسبت به پینوکیو، از دست بدهد و تبدیل به آدمی سودجو شود.

او می‌خواهد عروسک‌ها زیر تسلط او باشند و براری او کار کنند، او «کاراباس» را تبدیل به جبار و دیکتاتور می‌کند که با بهره‌کشی از عروسک‌ها روزگار می‌گذراند: «کاراباس خوفناک، این چیزی است که من هستم و من بر آن عروسک‌های احمق حکمرانی می‌کنم با دستی آهنین یک ضربه شلاق همه آن عروسک‌های چوبی مسخره را وادار می‌کند که آواز بخوانند و یک عالمه پول به جیب‌های کاراباس سرازیر شود.»

حال آن‌که در داستان کولودی، خارج از هر فضای سیاسی، شخصیت‌های بد را تنها دزدها تشکیل می‌دهند، (روناه‌ها، گربه‌ها، راسوها و...) و سودجویی انسان‌ها از سودجویی صاحب سرزمین بازی‌ها قراتر نمی‌رود، چرا که دزدی تنها مسأله‌ای است که «بچه‌های خیابان» و کوچه گرد ایتالیا، از دیرباز در داستان‌ها با آن دست به گریبان بوده‌اند.

تولستوی بیشتر سعی کرده از داستان‌های پینوکیو، یک رمان بسازد. بوراتینو (که به زبان ایتالیایی یعنی عروسک) شخصیت اصلی رمان (وست. داستان او تا رسیدن پینوکیو به تئاتر خیمه شب بازی دوستانش و گرفتن سکه‌ها از باراباس، رئیس عروسک‌های نمایش همچون داستان کولودی است، با این تفاوت که فاقد ریزه‌کاری‌های جذاب و شیرین ابتدای آن است. تولستوی از آن پس کاراباس باراباس و راز کلید طلایی را وارد داستان می‌کند. کلیدی طلایی که باراباس و دورمار به دنبال آن هستند. کلیدی که از دست باراباس در آگیری می‌افتد و رازی بزرگ در پس آن است. لاگ پشت آگیری آن کلید را برای تسکین پینوکیو که سکه‌هایش را دزدیده‌اند، به او می‌دهد. پینوکیو با استراق سمع راز کلید را کشف می‌کند، او در درگیری با کاراباس و دورمار پیروز می‌شود، به خانه ژپتو باز می‌گردد و پشت تصویر کاغذی اجاق خانه دری کوچک می‌یابد. آن را باز می‌کند و وارد آن می‌شود. آنها به جای دیدن سکه‌های طلایی که انتظار داشتند، صحنه نمایش خودکاری می‌بینند که جیرجیرک پیر در آن سکنی دارد.

جیرجیرک پیر با تلخی یا به اجبار آنها را می‌پذیرد و عروسک‌ها بزرگترین نمایش شهر را ترتیب می‌دهند. تولستوی حتی مکان داستان را محدود می‌کند و آن را در کشوری در ساحل دریای مدیترانه (ایتالیا) دنبال می‌کند. گویی او از هر چیز ماورایی و تعریف نشده در داستان می‌ترسد و سعی می‌کند همه چیز را همچون داستان‌های عادی پایین بکشد و به راحتی زیر نظر

آکسی تولستوی
تمام مسائل ماورایی را
از داستان پینوکیو حذف کرده است.



داستان تولستوی
از داستان کولودی منسجم‌تر و
یکپارچه‌تر است

کولودی برخلاف تولستوی
توانسته است داستان را از هجوم
مسائل روز حفظ کند.